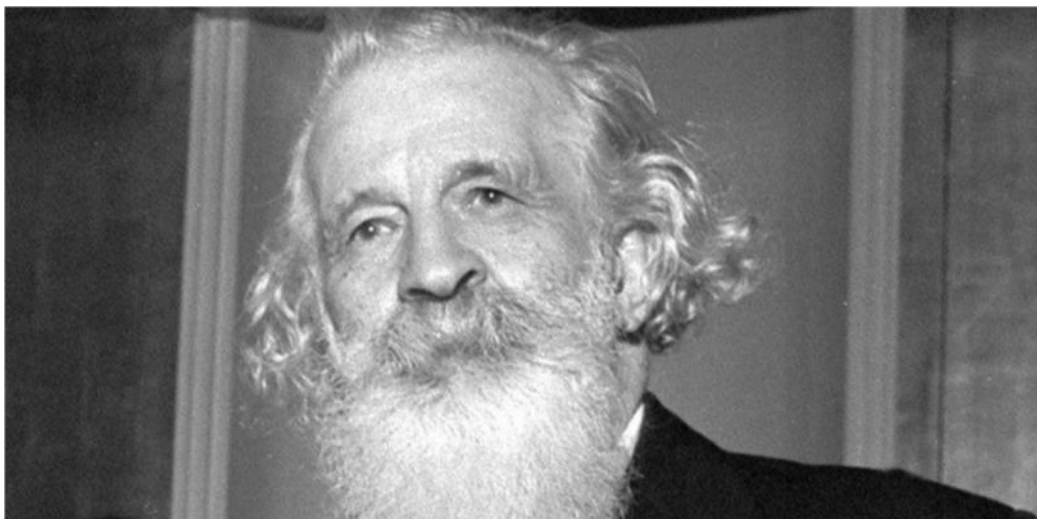


باشلار و مفهوم «پروبلماتیک»

پاتریس مانیگلیه، ترجمه‌ی محمدمهدی اردبیلی



خوانش کتابی که گاستون باشلار در سال ۱۹۴۹ با عنوان *Le Rationalisme Appliqué* (عقل‌گرایی کاربردی) منتشر کرد، برای فهم اندیشه‌ی وی ضروری است، و شناخت خود باشلار نیز برای فهم فلسفه‌ی فرانسوی قرن بیستم ضروری است. اینکه این کتاب هرگز به زبان انگلیسی ترجمه نشده است، نشان می‌دهد که جهان انگلیسی‌زبان هنوز تا چه حد از برخی جنبه‌های کلیدی این پیکره [فلسفه‌ی فرانسوی زبان] کم‌اطلاع است. باشلار، مانند برگسون، یکی از آن نویسندگانی است که اکنون نیازمند کشف مجددشان هستیم. قطعه‌ی زیر به مفهومی محوری در اندیشه‌ی وی اختصاص دارد، مفهومی که نقشی بسیار حائز اهمیت، نه تنها در اندیشه‌ی فرانسوی، بلکه همچنین به طور کلی در فرهنگ ایفا کرده است: مفهوم *پروبلماتیک*.

امروز هر شاگرد مدرسه‌ای در فرانسه، زمانی که بر روی پایان‌نامه‌اش در حوزه‌ی ادبیات، تاریخ، فلسفه و غیره کار می‌کند، باید بیاموزد که چگونه «پروبلماتیکش را طرح‌ریزی کند». یک «پروبلماتیک» در این معنای آموزشی صرفاً مجموعه‌ای از پرسش‌ها نیست؛ بلکه پروبلماتیک در اینجا، قالب یا زاویه‌ی دیدی است که فرمول‌بندی تعداد معینی از مسائل مشخص، به واسطه‌ی آن، ممکن و حتی ضروری خواهد شد. برای مثال، اگر شما این پرسش که «امر بدیهی چیست؟» را به عنوان پرسش اصلی مقاله‌تان برگزیدید (که در فرانسه کاملاً ممکن است)، آنگاه پروبلماتیک شما عبارت خواهد بود از کشف «مکان»^۱ فلسفی‌ای که این واژه به آن اشاره دارد؛ برای مثال در این مورد، تضاد میان رویکردهای فرمالیستی و شهودگرایانه در فلسفه‌ی ریاضی. به طور مشابه، اگر از شما پرسیده شود که «آیا آزادی بدان معناست که من هر کاری که خواستم انجام دهم؟»، شما می‌توانید تعاریف فردی و اجتماعی از آزادی را در تضاد با یکدیگر قرار دهید، یا مفهوم لذت را در تقابل با مفهوم قانون بگذارید، یا حتی این دو مفهوم را در نظامی دیالکتیکی با یکدیگر ترکیب کنید. اما نکته‌ی اصلی همواره گذار از یک مضمون یا پرسش دشوار و ناهموار به یک مساله‌ی مشخص است که همچون نوعی آلترناتیو در مقابل امکان‌های از پیش بسط‌یافته یا ساختاریافته وجود دارد.

واژه‌ی پروبلماتیک چنان مشهور است که همگان فراموش کرده‌اند این اواخر توسط باشلار در کتاب *عقل‌گرایی کاربردی* ابداع شده است. بیش از همه، غافلگیرکننده است که این مفهوم طول و تفصیل‌های پیچیده‌ی بسیاری را در تاریخ فلسفی بعد از خود، از سر گذرانده است: این مفهوم بر خوانش آلتوسر از مارکس تاثیر گذاشت و به طور کلی‌تر برای تلاش آلتوسر در راستای طرح‌ریزی برداشتی ماتریالیستی از دانش علمی الهام‌بخش بود؛ مفهوم پروبلماتیک، تلویحاً در پس مفهوم فوکویی معرفت (episteme) قرار داشت و صریحاً بر مفهوم فوکویی متاخرتر پروبلماتیزه‌کردن (problematization) تأثیر گذاشت. این مفهوم همچنین در قلب وساطت‌های دلوزی در «ایده-مساله»^۲ در تفاوت و تکرار قرار داشت. در تمام این موارد، این مفهوم قصد داشت تا «تصویر»ی متفاوت از تفکر را تدارک ببیند؛ یک تصویر ساختارگرایانه و یک تصویر ماتریالیستی.

در این خصوص مشخصاً می‌توان به سه نکته‌ی مهم اشاره کرد:

اول اینکه، مفهوم پروبلماتیک نقدی را نسبت به رابطه‌ی سوژه-ابژه در تبیین تفکر به طور اعم و تبیین علم به طور اخص به راه انداخت. تفکر به معنای تلاش برای بیان حقیقت در مورد هر ابژه‌ی جزئی معینی (چه این ارگانسیم‌های زنده باشد، چه اشیائی متحرک یا ذهنی) نیست، گویی که جهانی در آن بیرون وجود دارد و منتظر است تا ما نگاهمان را به آن بباندازیم؛ بلکه تفکر، تلاش برای حل مسائل مشخص و تکین است. شاید دانستن این نکته خالی از فایده نباشد که این جایگزین‌شدن مقوله‌ی مسئله به جای مقوله‌ی ابژه چیزی است که سنت معرفت‌شناسی فرانسوی در آن، هم با سنت پوپری و هم با سنت هایدگری سهیم است. این امر با آن رویکردی همسو است که دلوز در تفاوت و تکرار، نقد *بازنمایی* می‌نامد. مسائل نمی‌توانند صورت‌نوعی تحقیق درباره‌ی ذات اشیاء به خود بگیرند (یعنی این پرسش که «ماده چیست؟»، «زندگی چیست؟»، «X چیست؟»؛ بلکه در عوض، آنها آن چیزی را طرح‌ریزی می‌کنند که شناختن X را مهم، متناسب و خطیر می‌سازد. بنابراین باشلار ادعا می‌کند که [دوگانه‌ی جهان/ذهن کاذب است، یعنی] اینگونه نیست که از یک سو، جهانی وجود داشته باشد که به حوزه‌های هستی‌شناختی گسترده (مانند ماده، زندگی و غیره) تقسیم شده است، و هر کدام از این حوزه‌ها توسط تعداد معینی از ویژگی‌ها یا قوانینی توصیف شده‌اند که قواعد متعددی (مانند بیولوژی، جامعه‌شناسی و غیره) باید در موردشان فراگرفته شود، و از سوی دیگر، ذهنی وجود داشته باشد که می‌کوشد تا این واقعیت را ترسیم کند و هر جای خالی را با اطلاعات صحیح پر نماید. بلکه فقط مسائل تکینی وجود دارند که به طور همزمان، هم سوژه‌ی متفکر و هم ابژه‌ی مورد تفکر را تعیین می‌بخشند: «ما باید ابتدا ابژه را همچون سوژه‌ی این مسئله، و سوژه‌ی کوگیتو [یا من می‌اندیشم دکارتی] را همچون آگاهی‌ای از این مسئله برنهمیم» (RA 56).

نه ابژه‌ها و نه سوژه‌ها، نه اشیاء و نه اذهان، پیشاپیش وجود ندارند. آنها صرفاً مسائلی هستند که همان امکان همبستگی^۳ را ایجاد می‌کنند. این مسئله آشکارا باشلار را به چیزی کمتر از نوعی هستی‌شناسی مسائل نمی‌کشانند که البته باید منتظر ماند تا طول و تفصیل تمام و کمالش را نزد دلوز بیابد. اما این مسئله همچنین ابزاری برای بسط نوعی معرفت‌شناسی حقیقتاً ماتریالیستی در اختیار آلتوسر قرار داد: یعنی اینکه معرفت‌شناسی‌ای که به دانش راه می‌یابد - نه برحسب اینکه تا چه میزان بر یک واقعیت ثابت منطبق باشد، بلکه برحسب تولید بالفعل آن - در سطوح دیگری از تولید پیکربندی شده است، به طریقی که حقیقت در اینجا، نه همچون نوعی مکاشفه یا ظهور، بلکه به منزله‌ی عاملی دست‌اندرکار در یک فرآیند پویا عمل می‌کند. این تصور پویا نسبت به دانش، بخشی از میراث مشترکی است که حتی آموزه‌های لاتوری^۴ در باب علم با باشلار در آن اشتراک نظر دارند.

نکته‌ی مهم دوم در مورد مفهوم باشلاری پروبلماتیک این است که این مفهوم برخلاف آنچه که در وهله‌ی نخست به نظر می‌رسد، صرفاً نوعی ترفیع پرسش به ورای تصدیق نیست، همانگونه که برای مثال می‌توان در سنت هرمنوتیکی هایدگری مشاهده کرد. بلکه برعکس، این مفهوم به مفاهیم متضادی مانند «اعجاب»، «سرگردانی»، «کنجکاوی» و «معما» اشاره دارد. تفکر در حقیقت «پروبلماتیزه» کردن است؛ اما پروبلماتیزه کردن نه پرسیدن یا اشاره کردن به هستی همچون پرسش و نه همچون یک ابژه؛ بلکه نقادانه خود پرسش‌هاست. مفهوم پروبلماتیک عمیقاً با مفهوم «گسست معرفت‌شناسانه»^۵ پیوند خورده است. این مفهوم به همان میزان که مورد سوءفهم واقع شده، به شدت محل نزاع قرار گرفته است. این بدان معناست که آموزه‌های علمی در میان سایر آموزه‌ها، به پرسش‌های «از پیش حاضر و آماده» ای پاسخ نمی‌دهند که ما در مسیر زندگی عملی معمولی‌مان با آنها مواجه می‌شویم، و هیچ مبنایی در آن چیزی ندارند که هوسرل «زیست‌جهان» می‌نامد. به دلیل شگفتی ما درباره حرکت سیارات نیست که نجوم وجود دارد؛ بلکه برعکس، وجود نجوم به این خاطر است که نجوم این پرسش‌ها را خنثی کرده و مسائلی مشخص را جایگزین آنها می‌کند.

در این قطعه، باشلار دو مثال می‌زند: نظریه‌ی علمی «نقطه‌ی شب‌نم»،^۶ هیچ پاسخی به این پرسش متداول نمی‌دهد که آیا شب‌نم از درون گیاه نشات می‌گیرد یا از خارج آن. بلکه این نظریه نشان می‌دهد که هر سطح جزئی از شب‌نم توسط همبستگی‌های متقابل عام‌تر میان فشار بخار و دما معین شده است. به طور مشابه، پرسشی همچون این پرسش که «آیا نور در هوا سریع‌تر از نور در آب حرکت می‌کند، یا کندتر؟»، پرسشی مطلقاً بی‌ربط است: هیچکدام از اصطلاحات مورد استفاده در اینجا («آب»، «هوا»، «سریع»، «کند») را نمی‌توان بدون هیچ ابهام و به طور یکسان به گزاره‌ای علمی ترجمه کرد، زیرا علم نه به اشیاء، بلکه به پارامترها و همبستگی‌ها اشاره دارد. نکته‌ی فوق‌الذکر بسیار حائز اهمیت است، چراکه نشان می‌دهد باشلار، برخلاف هایدگر، علم را در مقابل پس‌زمینه‌ی نوعی پرسشگری بنیادین‌تر قرار نمی‌دهد، بلکه برعکس، علم را بدان سبب ارزشمند می‌داند که مسائل نوین و دغدغه‌های جدید خلق می‌کند. این نکته همچنین به این دلیل حائز اهمیت است که نشان می‌دهد به زعم باشلار هر علمی نقادانه است: [در واقع علم] نه ارضاء کنجکاوی ما، بلکه عبارت از جابه‌جا کردن^۷ همان پرسش‌هایی است که داریم. همانگونه که مارکس در *ایدئولوژی آلمانی* خاطر نشان می‌سازد، «نه تنها در پاسخ‌هایشان، بلکه در پرسش‌هایشان نیز نوعی رازورزی^۸ وجود دارد». می‌توان امر نقادانه را نوعی از دانش نامید که محتوای خود را با پرکردن یک چهارچوب از پیش داده‌شده توسط اطلاعات جدید فراهم نمی‌کند، بلکه دانشی است که خود چهارچوب را وامی‌دارد تا خود را مجدداً پیکربندی کند. دانش صرفاً اقدام به فراگیری نیست؛ بلکه در عین حال تمرین دگرگون‌سازی خویش است. «در عقل‌گرایی پرسان-از-خویش^۹، مبانی دانش خود را محک می‌زنند و خود پرسش را به پرسش می‌کشند» (RA 57).

برای پرداختن به نکته‌ی سوم، می‌توان نشان داد که ظاهراً نوعی تناقض میان دو نکته‌ی نخست وجود دارد: آیا ما در یک زمان هم نمی‌گوییم که مسائل بر تمام گزاره‌های ایجابی مقدم‌اند و آنها را متعین می‌سازند، و هم اینکه مسائل علمی از پیش بر نظریات علمی کاملاً مشخص طرح‌ریزی شده و مبتنی‌اند، و تنها در چهارچوب چنین نظریاتی است که معنا دارند؟ اگر مسائل مشروط به نظریات علمی‌اند، پس نظریات علمی چگونه می‌توانند راه‌حلی موقت برای مسائل باشند؟ این خود مسئله‌ای دیگر را پدید می‌آورد. آیا مفهوم گسست معرفت‌شناسانه بدان معناست که «پروبلماتیک» علمی ابدأً هیچ سروکاری با جهانی ندارد که ما در آن زیست می‌کنیم، می‌ترسیم، نیازمندیم، کار می‌کنیم و غیره، یا اینکه یک «سوبژکتیویته‌ی» علمی ابدأً هیچ وجه اشتراکی با شخص

آیا سوژه‌ی [زنده‌ای ندارد که آزمایشگاه را ترک می‌گوید؟ قراردادن «علم» در چنین وضعیتی - یعنی وضعیت استثنا - چنان ایده‌ی افراطی و نامعقولی به نظر می‌رسد که به راحتی توسط کسانی، مانند لاتور، که به دنبال فراگیری رویه‌های علمی و تولید بالفعل این رویه‌ها هستند رد شده است.

برای پاسخ به دو پرسش فوق صرفاً لازم است بفهمیم که یک «پروبلماتیک» مستلزم جایگزین کردن مجموعه‌ای از پرسش‌های (خوب) با مجموعه‌ای دیگر از پرسش‌های (بد) نیست؛ بلکه پروبلماتیک عملی است بر همان جوهر زندگی متعارف ما، و عملی است که به بهترین نحو همچون نوعی «ساختارمندسازی»^{۱۱} توصیف شده است. رویه‌های علمی در حقیقت به واسطه‌ی رابطه‌شان با رویه‌های متعارف معین شده‌اند، اما این رابطه ذاتاً رابطه‌ای منفی (دیالکتیکی) و در حال پیشرفت (عملگرایانه) است. این رابطه به این معنا ذاتاً منفی است که تنها عبارت از برگرداندن و تخلیه‌ی محتوای معنایی مفاهیم مورد استفاده در فهم متعارف ما نسبت به جهان (مفاهیم شهودی مانند وزن، سرعت، شدت صدا و غیره)، به واسطه‌ی بازتعریف شدنشان در نسبت با دیگر مفاهیم است. بنابراین، جرم^{۱۱} به جای داشتن مفهومی مستقل، به واسطه‌ی رابطه‌اش با سرعت تعریف شده است، و در نتیجه از معنای منفرد و تک‌افتاده‌ای برگردانده شده که در تجربه‌ی زیسته‌ی وزن دارد. از سوی دیگر، از آنجاکه مفهوم سرعت توسط قانون شتاب^{۱۲} بازتعریف شده است، به نظر می‌رسد که «ذهن علمی» به واسطه‌ی بازتعریف اصطلاحات از طریق پیوستگی‌های بهم متصل مشخص شده است. باشلار این فرآیند را (احتمالاً با الهام از کتاب جوهر و کارکرد^{۱۳} اثر کاسیرر)، «کارکردی کردن»^{۱۴} این اصطلاحات می‌نامد، چراکه مفاهیم کارکردی را جایگزین مفاهیم مطلق می‌کند. به همین دلیل است که ما نباید آنچه را که باشلار درباره‌ی نقطه‌ی شبم می‌گوید، به این معنا تفسیر کنیم که شبم تنها تا آنجایی توسط دانشمند مورد بررسی قرار می‌گیرد که وی نوعی قانون علمی از پیش داده را بپذیرد یا رد کند. بلکه برعکس، خود پدیدار به یک گونه یا عامل متغیر در همبستگی میان مفاهیم هم-تعیین یافته^{۱۵} بدل می‌شود. گویی که کل جهان درون خویش تا خورده است، و اکنون، مانند پژواک صدا، هر بُعدی از واقعیت به بعدی دیگر ارجاع می‌دهد. پروبلماتیک، خود نظریه نیست، [و همچنین] مجموعه‌ی قوانین فرمول‌بندی شده‌ای نیست که بر هر قلمرو جزئی‌ای حاکم است؛ بلکه پروبلماتیک، ساختار نظریه است؛ یعنی، راهی است که مفاهیم متفاوت بدان طریق، از مضمون معنایی متعارف روزمره‌ی بی‌واسطه، منفرد و تک‌افتاده‌شان برمی‌گردند و در نسبت‌شان با یکدیگر بازتعریف می‌شوند.

اما نکته‌ی مهم این است که این فرآیند هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد. ما به یکباره، از اصطلاحات جوهری به مفاهیم کارکردی گذر نمی‌کنیم؛ بلکه از درجات و سطوح مختلفی از «کارکردی کردن» اصطلاحات استفاده می‌کنیم، و هیچ مجموعه‌ای از مفاهیم هرگز تماماً کارکردی نمی‌شود. همواره جایی برای آنچه باشلار (بدون آنکه لحنی منفی داشته باشد) همنشینی‌های «خیالی»^{۱۶} می‌نامد، باقی می‌ماند. به همین دلیل است که تا آنجا که رابطه‌ی میان تجربه‌ی زبان متعارف و پروبلماتیزه کردن علمی رابطه‌ی دیالکتیکی باشد، این رابطه رو به رشد است. این قطعه، پیوسته بر این عنصر، ابژه‌ای جالب توجه، تأکید دارد، برای مثال، بودن همچون «ابژه‌ای که فرآیند عینیت‌بخشی برایش هنوز حاصل نشده است». از نظر باشلار، ذهن علمی تلاشی همواره عظیم‌تر برای خلق نوعی محیط داخلی (milieu) در چهارچوب تفکر یا زبانمان است (به همان معنایی که که ارگانسیم‌ها را، هم واجد محیطی خارجی و هم واجد محیطی داخلی می‌دانند)؛ این تلاش عبارت از جایگزین کردن نسبت‌های خارجی‌ای که مفاهیم نظریه با موجودیت‌های فرا-نظری حفظ می‌کنند، با نسبت‌های داخلی عامل در نظریه است. به بیان دیگر، اگر ما جهان را پروبلماتیزه کنیم، این نه به دلیل آن است که جهان خود را در درخششی معماگونه آشکار می‌سازد، و نه به این دلیل که نظریاتمان مسیره‌های جایگزین مختلفی را برای اثبات

[مبتنی بر تحقیق] تجربی به دست می‌دهند، بلکه به این دلیل است که تفکر خود ما، همچون فرآیندی به پیش می‌رود که مجموعه‌ای از قضایا را برمی‌سازد. این ساختار پیشاپیش نه داده‌شده است و نه طرح‌ریزی‌شده؛ بلکه این ساختار تماماً در [خود فرآیند] ساختن وجود دارد.

اکنون می‌توان مشاهده کرد که به زعم باشلار، مسائل چگونه می‌توانند در عین حال که طرح‌ریزی شده‌اند، بُعدی هستی‌شناسانه داشته باشند: آنها طرح‌ریزی شده‌اند، آنها بخش فرآیند^{۱۷} ذهن و واقعیت، به طور توأمان، هستند، که دو وجه [عینی و ذهنی] از واقعیت- [به مثابه]- فرآیند را به نحوی متفاوت، بر اساس مقتضیات‌شان، در خود خواهند داد. این نکته تلویحاً به هستی‌شناسی عملگرایانه‌ای اشاره دارد که از منظر آن، بودن به معنای *پایان‌یافتن* است، اما از سوی دیگر، بودن در [فرآیند] ساختن است. این مسائل در واقع مسیرهای ساختارمندسازی هستند، [و] در حالی که ساختارها همواره در [فرآیند] ساختن‌اند، تنها بخشی از معانی ضمنی گسترده‌تر مفهوم باشلاری «پروبلماتیک» محسوب می‌شوند که صرفاً امروزه وصول به معنای تمام و کمالشان را آغاز کرده‌اند.

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Maniglier, Patrice, 2012, 'What is a problematic? (Bachelard and the concept of problematic)', in: *Radical Philosophy*, No. 173, May/June 2012.

¹ topos

² Problem-Idea

³ correlation

Latourian^۴؛ لاتور جامعه‌شناس فرانسوی است که اندیشه‌اش برای فرضیه بنا شده است که جدایی فرض شده در چارچوب مدرن میان جامعه و طبیعت به تحریف خصوصیات هر دو می‌انجامد: طبیعت چیزی فهمیده می‌شود که انسان را احاطه کرده، بنابراین انسان باید بر آن غلبه و آن را مطیع سازد. جامعه برعکس محصول نیت‌مند و عقلانی عمل انسان فهمیده می‌شود.

⁵ epistemological break

^۶ Dew point؛ عبارت است از درجه حرارتی که یک مقدار معین از هوا باید در فشار ثابت سرد شود تا بخار آب چگالیده شده و به آب تبدیل شود. این آب چگالیده شده را شبنم (زاله) می‌نامند و نقطه شبنم در واقع همان نقطه اشباع (saturation) است.

⁷ displacing

⁸ mystification

⁹ Self-questioning

¹⁰ structuration

¹¹ mass

¹² acceleration

^{۱۳} *Substance and Function* کاسیرر اصطلاح *function* را در مقابل برداشتی جوهری از مفاهیم و امور منفرد و مستقل قرار می‌دهد. به این معنا که این مفاهیم معنای خود را نه از درون ذات مستقلشان، بلکه از کارکردشان، یعنی مناسباتشان با سایر مفاهیم اخذ می‌کند. این اصطلاح را می‌توان تابع نیز ترجمه کرد.

¹⁴ functionalization

¹⁵ co-determined

¹⁶ 'imaginary' associations

¹⁷ metastable